

بحث چهارم: اصالة الاشتغال

تنبيهات الاشتغال

درس سیصد و شصت و سوم تا چهارصد و هفدهم

درس سیصد و شصت و سوم: صوت ۳۸۴

اختلاف مرحوم آخوند و مرحوم شیخ در اطراف علم

اجمالی (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آخوند در تتمه مطلب در لزوم و یا عدم لزوم اختیار در اطراف علم اجمالی، اضطرار به أحد الأطراف را مطرح می‌کند.^۱ اگر این اضطرار قبل از علم اجمالی باشد یا مقارن با علم اجمالی باشد به این معنا که مکلف قبل از وصول علم اجمالی به احتراز و اجتناب از اینان مشتهین، مضطر به شرب أحد الإنائین معین یا غیر معین بشود، در این صورت حکم باقی اطراف بعد از اضطرار چیست؟

مرحوم شیخ در رسائل بیانی دارند که از آن بیان استفاده عدم اجتناب در معین و اجتناب و احتیاط در صورت غیر معین است. ایشان در شقّ اول می‌فرمایند که اگر مکلف قبل از علم اجمالی یا مقارن با علم اجمالی مضطر شود بر اینکه برای رفع عطش، إناء معینی را شرب کند و اطلاعی از دَوْران بین حرمت این إناء و إناء دیگر ندارد. اصلاً إناء دیگری نیست بلکه فقط یک إناء هست. از إناء دیگر اصلاً اطلاعی ندارد یا یک إناء بیشتر ندارد و مجبور می‌شود این إناء را شرب کند یا نسبت به این إناء کسب طهارت مائیه کند و آب دیگری هم ندارد یا حتی مقارن با علم اجمالی متوجه می‌شود بر اینکه **أحد الإنائین المعین فیهِ دواءٌ**، دارویش که باید سر ساعت بخورد در این إناء هست و ملزم به شرب این داروی خاص است. در اینجا مرحوم شیخ می‌فرمایند که اجتناب از باقی اطراف لازم نیست زیرا در صورت اضطرار بأحدهما المعین شبهه راجع به إناء دیگر فعلیت پیدا نمی‌کند و علم اجمالی فعلیت خود را ازدست می‌دهد زیرا لعلّ اینکه آن موردی که مضطر شده است موردی بوده که حرمت به آن تعلق گرفته و به واسطه غلبه امر به شرب که ناشی از تشکّل و تحقق موضوع اضطرار است، طرف دیگر فعلیت اجتناب را ازدست خواهد داد و شبهه به شبهه بدویه برمی‌گردد. بناءً علی‌هذا در مانحن فیهِ دیگر [اجتناب] از سایر افراد لازم نیست. در این قسمت مرحوم مُصنّف نظرشان با مرحوم شیخ یکی است.^۲ و همین‌طور در این قضیه اختلافی نیست، ظاهراً مسئله، مسئله اجماعی است و سایر افراد هم نسبت به این مسئله نظرشان بر همین منوال است.

در این مسئله اختلاف در اینجا پیدا می‌شود که فاصل و مایز بین مرحوم آخوند و مرحوم شیخ در اضطرار به أحدهمای غیر معین است. مثلاً دو إناء که در دو ظرف هست و هر دو إناء هم در یخچال هست و شخص قبل از حصول به علم اجمالی مضطر می‌شود به اینکه یکی از اینها را بخورد یا نسبت به یکی از اینها کسب طهارت مائیه کند یا أحدهما برای او واجب و لازم است. فرض کنید که ناراحتی کلیه دارد و باید که یا این ماء

۱. کفایة الأصول، ص ۳۶۰.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کفایة الأصول (تعلیقه زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۱۰۴.

و یا آن ماء را شرب کند، الآن هم وقتش هست و ضرورت دارد و او مضطر است. یا مقارن با علم اجمالی است که فرقی در این صورت نمی‌کند، در اینجا مرحوم شیخ قائل به احتیاط در باقی اطراف هستند. یعنی اگر اchedماید غیر معین را شرب کند مقارن با علم اجمالی است. اchedمها را اختیار می‌کند و به مقتضای اضطرار تناول این اchedمها را دارد. **يَجِبُ الإِجْتِنَابُ** از باقی اطراف.

دلیلی را که مرحوم شیخ می‌آورند این است که تکلیف به اجتناب از مصداق محرّم مشتبّه بین امور است. خوب دقت کنید! مرحوم شیخ در اینجا نظر خیلی دقیقی را می‌خواهد ارائه بدهد که من خیال می‌کنم مرحوم آخوند به این دقت توجه نکرده که مرحوم شیخ در اینجا چه می‌خواهد بگوید. مرحوم شیخ در اینجا می‌خواهد بفرماید که تکلیف به اchedهای غیر معین یا اchedهین است و هر کدام از اینها به عنوان علی البدل متعلق برای تکلیف واقع می‌شوند.

در صورت اول تکلیف چون به اchedماید معین در باب اضطرار تعلق گرفته است اصلاً به طور کلی یکی از اینها از قضیه خارج می‌شود، زیرا تکلیف منعبث از علم تفصیلی حاکم بر تکلیف منعبث از علم اجمالی است، این آن نکته‌ای است که مرحوم آخوند می‌بایست به آن توجه کند. این در عبارت مرحوم شیخ نیست یعنی اگر بخواهیم عبارت مرحوم شیخ را توجیه کنیم باید این مسئله را به این کیفیت توجیه کنیم که علم تفصیلی همیشه بر علم اجمالی حکومت دارد و او را از اساس از بین می‌برد یا اینکه تنجز او را باطل می‌کند. اگر علم اجمالی بر نجاست أحد الإنائین بود بعد از آن علم تفصیلی بر نجاست اchedمها قائم شد دیگر علم اجمالی از بین می‌رود و دیگر وجود ندارد. یا اینکه فرض کنید نازل منزله علم تفصیلی است مانند علم تنزیلی مثل شهادت بیّتین که عند الشارع جنبه تنزیلی دارد. چرا؟ زیرا علم تفصیلی بر علم اجمالی تقدّم طبعی دارد و در جایی که تقدّم طبعی باشد نوبت به غیر نمی‌رسد.

الآن یک قضیه‌ای یاد آمد. خدا مرحوم آقای حلبی را رحمت کند، یک وقت ما با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به دیدن مرحوم آقای حلبی رفته بودیم. ایشان از سفر حج برگشته بود، آن‌طور که از صحبتش برمی‌آمد ظاهراً ایشان هر سال به عنوان روحانی می‌رفت. در آنجا صحبت راجع به مدینه بعد یا مدینه قبل شد که مدینه بعد در حج رجحان دارد یا مدینه قبل رجحان دارد؟ عده‌ای هم در آنجا نشسته بودند من دیدم ایشان استدلال می‌کند بر رجحان به مدینه بعد به اینکه اولاً این منطبق با روایات است:

عن زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُوا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ.^۱

^۱. الکافی، ج ۴، کِتَابُ الْحَجِّ، بَابُ الْإِبْتِدَاءِ بِمَكَّةَ وَالْخَتَمِ بِالْمَدِينَةِ، ص ۵۴۹، ح ۳۱۳۹.

ترجمه: «زراره از امام ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا که مردم مأمور شده‌اند تا به سوی این سنگ‌ها بیایند،

این روایت، روایت صحیح السند است و از امام باقر علیه السلام است و این حکایت از این می کند که زیارت معصوم در مدینه باید بعد از حج باشد. باید یعنی رجحان تأخر از زیارت بیت الله را دارد. خب این یک مطلب است.

ولی نکته دیگر که در کلام ایشان بود این بود که حج واجب است و زیارت ائمه علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مستحب است و واجب بر مستحب تقدّم طبعی دارد و لذا اول حج را باید انجام داد و بعد مدینه رفت! اینجا دیگر ایشان جفنگ گفت! خلاصه ظاهراً می فرمایند! چرا؟! چون حج که بر مستحب و جوب تقدّم طبعی دارد در ظرف تحقق واجب است. بحث در ظرف تحقق واجب که نیست، اگر زمان و جوب واجب، حال شده باشد و واجب از مرتبه تنجّز گذشته و به وجوب خود فعلیت پیدا کرده باشد و دوران بین مستحب و واجب است زیارت بیت الله یا زیارت امام رضا؟! خب قطعاً زیارت بیت الله در آنجا مقدّم است چون وجوبش و جوب حال شده و تقدّم واجب بر مستحب تقدّم طبعی است. اما اگر در ظرف واجب نباشد، چه ربطی دارد؟! فرض کنید الآن نه موقع حج است نه موقع چیز دیگر، خب زیارت امام رضا علیه السلام به رجحان خودش باقی می ماند و به فضیلت خودش باقی می ماند و حج هم حالا در وقت خودش.

کسانی که در اشهر حج عربستان مشرف می شوند و قبل از موسم حج است خب اینها می توانند قبلاً زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام بکنند، الآن موقع حج نیست و ظرف وجوب حج نیست. خلاصه خواسته بودند یک قدری ...! مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه هم گوش می دادند! حالا نمی دانم چه در [ذهنشان] بود! خلاصه ما جلوی آقا دیگر نخواستیم چیزی بگوییم! دیگر خلاصه ما بچه بودیم و هنوز ریش درنیآورده بودیم، اصلاً ریش نگذاشته بودیم. بیست سالم بود تقریباً که شرکت کرده بودم خیلی از این نحوه استدلال خنده مان گرفته بود! خب ما آن موقع معالم خوانده بودیم، برای خودمان کسی بودیم! فاضل بودیم! ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَيَّ سُرُورٍ مُتَّبِلِينَ﴾!^۱ ما برای همه دعا می کنیم! این آیه، آیه خیلی عجیبی است که چطور افراد در این دنیا خیلی بر اساس یک موانع و نفسانیات باهم در مقام تخاصم و تشاجر قرار می گیرند! ولی هردو به یک مطلب معتقدند. این مسئله نفس می آید حقیقت و حلاوت تقرب را از اینها سلب می کند، بیچاره ها سر هیچ عمری در سر هم می زنند که من بر حقّم یا تو بر حقّی! خب بابا تو برحقّ باش!

و به آنها طواف کنند، و آنگاه به سوی ما آیند، و ما را از ولایتشان خبر دهند، و نصرت خود را بر ما عرضه نمایند.» (محقق)

۱. سوره حجر (۱۵) آیه ۴۷. معادشناسی، ج ۲، ص ۱۱۱:

«و بیرون آوردیم آنچه از کدورت و غلّ در سینه رستگاران بود، و پاک و پاکیزه در بهشت هایی که آبهای روان در آن جاری است هم چون برادر واقعی بر روی تخت ها مقابل یکدیگر نشسته و به جمال هم نظر می کنند.»

می‌گویند که در یک قضیه بین آقای خمینی و این آقای سید محمد روحانی یک بحثی شد - این دوتا باهم خوب نبودند و در نجف خلاصه خیلی در ضدیت به سر می‌بردند - و آقای خمینی به آقای روحانی می‌گوید که این مطلب نیاز به کفایه دارد که باید شما کفایه را بخوانید، بعد یک مدت می‌گذرد و ایشان خلاصه در صحبت غلبه می‌کند و به آقای خمینی می‌گوید که این نیاز به معالم دارد. خدا هردوی آنها را رحمت کند حالا إن شاء الله که در آن دنیا ...!

چندی پیش یکی آمد به ما گفت که ما بر حقیم، گفتم که ما هم همین را می‌خواهیم ما می‌خواهیم شما بر حق باشید! چه کسی بدش می‌آید! خب ما چه بگوییم؟! ما حرف بدی زدیم؟! ما می‌خواهیم شما بر حق باشید! دعا می‌کنیم از خدا می‌خواهیم! گفتم که افتخار برای ماست که شما بر حق باشید! بیچاره همین‌طور ماند! چیزی دیگر نگفت! خب حالا این می‌آید می‌گوید که ما بر حقیم، آن می‌گوید که نه خیر ما بر حقیم! چوب را برمی‌دارند و بر سر همدیگر می‌زنند! آدم می‌تواند زود خودش را راحت کند و قضیه را فیصله بدهد. کدام بهتر است؟! این بهتر است دیگر! ما آن موقع همان‌طور ساکت بودیم نمی‌توانستیم حرف بزنیم، دیدیم ایشان از این طرف دارد این حرف‌ها را می‌زند و از آن طرف هم مرحوم آقا نگاه می‌کنند! آقا در آنجا بودند، آقای روضاتی بود ...

تلمیذ: خطیب بودند.

استاد: بله خطیب بود ایشان تهران در خیابان‌های یوسف آباد مسجد داشت.

تلمیذ: کتاب شناسی وارد بود.

استاد: بله بله.

تلمیذ: آقا سید احمد؟!!

استاد: بله آقا سید احمد، ایشان آنجا در مجلس بود و عده‌ای هم بودند خلاصه با همین دولتی‌ها مثل اینکه یک تعارض‌هایی داشت، آن‌طوری که شنیدم بعد به اصفهان رفت و در همین کتب اهل سنت مطالعاتی داشت و آن موقع کتاب‌هایش را به مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - داده بود، ایشان دو سه کتاب راجع به همین اهل سنت و مطالب اهل سنت و اینها داشت. ایشان باعث شد که مرحوم آقا مدتی در مدرسه مروی مطول بگویند و بعد دیگر ترک کردند و نرفتند، می‌گفتند که افراد غریبه هم می‌آمدند. آن موقع مرحوم آقا به دو سه تا از همین رفقا - آقای تقوی، آقا شیخ محمد لواسانی - و عده‌ای از اینها که به مسجد می‌آمدند مطول می‌گفتند. دیگر ایشان خیلی اصرار کرد و می‌گفتند که شما بیاید مسجد مروی که مسجد پا بگیرد، جمعیت حفظ بشود، منظورش این بود رونق پیدا کند، یک مدتی هم مرحوم آقا رفتند و دیدند که نه، این مسائل نیست. خلاصه ترک کردند و رفتند. علی‌کلّ حال ما می‌خواستیم آنجا اظهار لویه کنیم ولی لویه نداشتیم لذا همین‌طور

ساکت نشستیم و بعد به مطالب بزرگان گوش دادیم! علی‌کُلِّ حال حالا که لَحیه پیدا کردیم حال برایمان نمانده است!

تلمیذ: کسی گوش نمی‌دهد!

استاد: البته حالا دیگر کسی گوش نمی‌دهد. عجب دنیایی است!

واقعاً عجیب دنیایی است. یک روز شخصی بالای منبر گفته بود که مطالبی را که فلانی می‌گوید، انسان باید به کیفیت لحن صحبت ایشان حتی توجه کند تا مطالب را بفهمد، آن وقت قضایا برمی‌گردد و مسائل عوض می‌شود و همین آقا صریحاً می‌آید می‌گوید که مطالبی را که ایشان می‌گویند همه‌اش دروغ است! اصلاً از کجا به کجا آمد! کمی حالا جا بگذار! نه آن حرفت نه این! علی‌کُلِّ حال اینها همه برای انسان عبرت و مفید است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد